

چکیده

در این پژوهش، برای تبیین عقاید عرفانی، دینی و حکیمانه مولانا، با تأکید بر «مثنوی معنوی» وی، ابتدا مطالبی از قبیل تعریف، شمول و فواید مرگ مطرح و ضمن ارائه تصویری نامحبوب از دنیا، از آن به عنوان مزرعه و آزمایش‌گاه منزل آخرت یاد شده است. سپس، برای تکمیل اثبات جاودانگی آدمی، مباحثی نظیر نسبی بودن پدیده مرگ و نیز ضرورت آن در نظام احسن با تکیه بر قرآن و حدیث ذکر شده است.

کلید واژه‌ها:

دغدغه، مرگ، زندگی، دنیا، آخرت، مثنوی مولوی.

دکتر خدابخش اسداللهی

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه محقق اردبیلی

مقدمه

پدیده مرگ از دیرباز اندیشه آدمی را به سوی خود معطوف کرده است؛ گروهی با بدبینی، این دردِ درمان‌ناپذیر را موجب پوچی و بیهودگی زندگی و عالم هستی تصور می‌کنند. دسته‌ای نیز که پیش از وقوع آن، به موت ارادی می‌میرند، به نوعی آرامش و یقین نسبت به این مسئله دست می‌یابند و آن را زمینه‌سازِ تداوم حیات بشری می‌دانند (نسفی، ۱۳۸۴: ۱۵۵ و آشتیانی، ۱۳۸۰: ۷۷۴)؛ در قرآن کریم، این پدیده فوق طبیعی با ویژگی‌هایی چون: غلبه، چیرگی، هول‌ناکی و انتقال فرزندان آدم به پیشگاه عدل الهی مطرح شده است (التسا: ۷۸ و آل عمران: ۱۸۵ و العنکبوت: ۵۷ و الحج: ۶۶). نبی اکرم (ص) نیز با طرح بحث مرگ در سخنانشان، گاهی مردم را بدان انداز می‌دادند و گاهی هم آنان را از هرگونه آسیبی بی‌بیم می‌ساختند (شیروانی، ۱۳۸۵: ۳۵۵، ۳۲۹، ۲۹۹، ۹۰، ۳۱، ۱۳۵، ۲۳). در این‌جا عقاید دینی، عرفانی و حکیمانه مولوی را که با تأکید بر ارکان شریعت (قرآن و احادیث) تبیین می‌شود، در مثنوی معنوی وی می‌کاویم.

فواید مرگ

«مولانا» در جای‌جای آثار خود، پیوسته، یادآوری مرگ، پند گرفتن از آن، ترجیح آخرت بر دنیا، تحصیل توشه آخروی، یقین به حیات پس از مرگ و امکان خلود را به هم‌نوعان و هم‌کیشان خود گوش‌زد کرده است.

شمول مرگ

«مولوی» بر اساس آیات شریفه «کلّ من علیها فان و یبقی وجه ربّک ذوالجلال و الاکرام» (الرحمن: ۲۶ و ۲۷)، «لا اله الا هو کلّ شیء هالک الا وجهه...» (القصص: ۸۸)، حرکت همه موجودات را به سوی ساحل مرگ می‌داند و معتقد است که «هیچ‌کس از آن در امان نیست و در واقع، آن‌که بی‌مرگ و فناپذیر است، خالق و پدیدآورنده مرگ است.»

(مولوی، بی‌تا، دفتر اول: ۱۸۸ و دفتر سوم: ۲۲۲)

مرگ از نگاه مولوی

تصویری از دنیا

دنیا برای کسی که به عالم غیبی ایمان دارد و مشتاق انتقال به ورای عالم حسی است، چیزی جز زندان، کلبه جیفه، سحراره، غفلت از خدا و خواب نیست.

(مولوی، بی تا، دفتر اول: ۶۱، ۷۱ و دفتر سوم: ۹۹ و دفتر چهارم: ۴۹۴) هر که را فرج و گلو آیین و خوست آن لکم دین ولی دین بهر اوست (همان: ۲۵۰)

دلایل کم حیاتی

«مولوی»، به طور کلی دنیاپرستی را موجب کاهش یافتن عمر آدمی می‌داند:

هر که سازد زین جهان آب حیات زوترش از دیگران آید ممت (مولوی، بی تا، دفتر پنجم: ۵۱)

دنیا کشتزار آخرت

سررای دنیا برای انسان، نسبت به سررای دیگر، مرحله تکامل و آمادگی است. «علی» (ع) در پاسخ شخصی که دنیا را فی نفسه بد می‌شمرد و به شدت مذمت می‌کرد، آن را عبادت‌گاه اولیای خدا و مصلاهی فرشتگان او معرفی نمود.

(شهیدی، ۱۳۷۲: ۳۸۴) طبق نظر «مولوی» دنیا مزرعه آخرت است (مولوی، ۳۶۹: ۴۸) و بذر افعالی که در دنیا کاشته می‌شود، در آخرت به بار می‌نشیند:

مال دنیا دام مرغان ضعیف
ملک عقبی دام مرغان شریف
تا بدین ملکی که او دامی است ژرف
در شکار آیند مرغان شگرف (مولوی، بی تا، دفتر چهارم: ۳۱۶)
بنابراین، شایسته است آدمی پیوسته مراقب اعمال خود باشد و در برابر داد، منتظر نوش و در مقابل ظلم، مترصد نیش باشد: تو مراقب باش بر احوال خویش
نوش بین در داد و بعد از ظلم، نیش (همان، بی تا، دفتر ششم: ۵۳۵)
هم‌چنین، وی در باب مکافات عالم طبیعت و عکس‌العمل ظلم‌ها و بدی‌ها که بر آدمیان از دست هم‌دیگر وارد می‌گردد، سخن‌ها رانده است:
گرچه دیوار افکند سایه دراز
باز گردد سوی او آن سایه باز
این جهان کوه است و فعل ما ندا
سوی ما آید نداها را صدا (همان، دفتر اول: ۱۵)

دغدغه مرگ

کسانی که به شیوه «خیام» می‌اندیشند، به دنبال حل معمای جهان‌اند، از راز مرگ می‌پرسند، از ناپایداری عمر

آدمی و تباهی جوانان و نازنینان دردمندند و بر این اعتقادند که وقتی مردیم، به دنیا بر نمی‌گردیم؛ بنا بر این زندگی را باید غنیمت شمرد و به خوشی سپری کرد (خیام، ۱۳۷۳: ۵۱ - ۸۶)، آن‌ها نوعی از پدیده مرگ هراس دارند و حتی ممکن است به بدبینی فلسفی و احساس پوچی دچار شوند.^۱

«مولانا» گاهی مرگ را به گونه‌ای تصویر می‌کند که حاکی از قدرت، غلبه و قهر و چیرگی آن نسبت به فرزند آدم است. و به همین مناسبت، این پدیده را به گرگ، گربه وحشی، قاضی و نظایر آن مانند می‌کند (مولوی، بی تا، دفتر سوم: ۲۲۷، ۲۲۸) و آن را با صفت لدیغ، یعنی گزنده و تلخ، معرفی می‌نماید (همان، دفتر چهارم: ۴۶۱).

«مولوی» با وجود واقعیت بیم از مرگ، بیدی نیست که در برابر وزش باد مرگ بلرزد بلکه در پرتو تعالیم بلند حکمت، عرفان و شریعت اسلام، در جایگاهی قرار دارد که می‌فهمد: با وقوع پدیده مرگ، حقایق و دقائق غیر مادی و جاودانی آدمی - یعنی نفس و عقل وی، که محل حکمت، علم و معرفت‌اند - آشکار و پرده‌های مادی، نظیر حیوانی، نباتی و کانی برداشته می‌شوند. از منظر وی، شوق دیدار حق، تعالی، تقرب به وی، آگاهی از حکمت الهی، علم به خلود آدمی، ترک دل‌بستگی به مال دنیا و علم به حقیقت مرگ و بطلان زندگی دنیوی و عواملی بسیار از این قبیل، موجب استقبال انسان از مرگ و نیز بی‌بیم شدن وی از آسیب آن پدیده می‌شود:

جان‌های انبیا بینند باغ
زین قفس در وقت نفلان و فراغ
پس ز جالینوس و عالم فارغاند
هم‌چو ماه اندر فلک‌ها بازغاند (مولوی، بی تا، دفتر سوم: ۲۲۶)

نسبی بودن مرگ

با وقوع واقعه مرگ، آدمی به طور مطلق نیست و نابود نمی‌گردد بلکه در اثر آن، قالب نابود می‌شود ولی جان که اصل و حقیقت آدمی است، زنده می‌ماند. اگر جسم را به منزل گور می‌برند، جان را نیز به «مقعد صدق» روانه می‌سازند (همدانی، ۱۳۸۶: ۱۶۲)؛ بنابراین پدیده مرگ از دست دادن حالتی و پذیرفتن حالتی دیگر است و هم‌چون دگرگونی‌های دیگر، نیستی نسبی به شمار می‌رود. در واقع، می‌توان گفت: مرگ نوعی ولادت است. ولادتی که انسان را در مسیر تحصیل کمال‌های جدیدی قرار می‌دهد؛ به طوری که حصول آن‌ها در این عالم برای وی ممکن نبود. آدمی با تولد دوباره، در آن سوی گور با سررای تازه و باقی آشنا می‌شود که توأم با شادی‌ها و رنج‌های نوست (زین کوب، ۱۳۸۱: ۱۳۰).

از منظر مولانا تباهی مطلق، شایسته عالم جان نیست و زندگی و روح پس از مرگ، دوام می‌یابند، بلکه حیات، خود، از ارکان مرگ است. مرگ، به صورت، انسان را روانه

پایان یافتن
زندگی دنیوی،
نوعی رهایی از
تحمل مشقت‌ها
ورنج‌های
ناشی از آن
است. چه مؤمن
پیوسته در
حال پیکار با
خواسته‌های
نفس است؛ وی
با آرزوی مرگ،
در اندیشه
آرامش یافتن از
همین مبارزات
طاقت فرساست

انبیا و اولیاء
الله که پیش از
مرگ طبیعی
به موت ارادی
مرده‌اند، در
همین عالم با
جهان غیب
آشنا هستند
و بسیاری از
نادیده‌ها را در
آینه دلشان
می‌بینند و به
سبب آگاهی
از واقعیت‌های
غیبی، به نوعی
آرامش و یقین
نایل آمده‌اند

کسانی که به شیوه «خیام» می‌اندیشند، به دنبال حل معمای جهان‌اند، از راز مرگ می‌پرسند، از ناپایداری عمر آدمی و تباهی جوانان و نازنینان دردمندند و بر این اعتقادند که وقتی مریم، به دنیا بر نمی‌گردیم

گور می‌کند ولی در حقیقت، مقدمات بقا و زندگانی جاوید را فراهم می‌سازد. با خفتن تن در زیر خاک، جان به جای اصلی خود، عالم فرشتگان، باز می‌گردد و هم‌چون ملائک به مناجات با رب خود می‌پردازد:

به روز مرگ چو تابوت من روان باشد
گمان مبر که مرا درد این جهان باشد
جنازه‌ام چو ببینی مگو فراق فراق
مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد
فرو شدن چو بدیدی برآمدن بنگر
غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد
تو را غروب نماید ولی شروق بود
لحد چو حبس نماید خلاص جان باشد
کدام دانه فرو رفت در زمین که نرسد

چرا به دانه انسانیت این گمان باشد (مولوی، ۱۳۴۶، ج ۲: ۹۵۶۳)
در ابیات یاد شده تحوّل و مرگ، لازمهٔ تکامل و رسیدن به مراتبی والاتر دانسته شده است.

مرگ و نظام احسن

از نگاه جلال الدین بلخی در جهان هیچ نقشی بیهوده و نابه جا نیست؛ عالم هستی با تمام نقص‌ها و تناقض‌های صوری خود، نظامی اکمل و طبق مراد است. مرگ و شروع زندگی تازه، ادامه و دنبالهٔ همین جهان کامل می‌باشد؛ اگر نارسایی یا نقصی نظیر مرگ و سایر شرور در جریان این عالم دیده می‌شود، در اثر گمان‌های محدود و ظاهرینی خود ماست؛ چرا که بد مطلق در عالم هستی وجود ندارد (همان، دفتر چهارم: ۲۸۱).
نمونه‌هایی از تنگ نظری‌های آدمی در زشت شمردن چهرهٔ مرگ:

آن که می‌ترسی زمرگ اندر فرار
آن ز خود ترسانی ای جان هوش‌دار
روی زشت توست نه رخسار مرگ
جان تو هم‌چون درخت و مرگ برگ

(همان، دفتر سوم: ۱۹۶)

نگاه‌های مولانا به مرگ

۱. نگاه حکمت آمیز: آن‌جا که مولوی بر مبنای حدیث نبوی «التاس نیام اذا ماتوا انتبهوا» (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۸۱، ۱۴۱)، مرگ را نوعی بیداری تلقی می‌کند (مولوی، بی‌تا، دفتر سوم: ۹۹، ۱۶۰)، یا مرگ را مرحله‌ای از زندگانی می‌داند که آدمی در آن به غایت ادراک حقایق عالم هستی می‌رسد و چشم حقیقت‌بینش بینا می‌گردد (همان، دفتر ششم: ۵۸۶)، یا جایی که از زبان «بلال» می‌گوید: آدمی با خروج از منزل تنگ دنیا، به قصر شاهی نیاز پیدا می‌کند، در حالی که این جهان برای چنین امری بسیار تنگ است؛ یا این که معتقد است: با ویرانی جسم، ظالم را از ظلم طبیعت و مرد زندانی از فکر حبس‌رهایی پیدا می‌کند (همان، دفتر سوم: ۲۰۱)، یا این که راه مرگ را راهی ناپیدا می‌داند که در نظر نمی‌آید (همان: ۱۴۸-۱۴۹)، همگی حاکی از نگرش حکیمانهٔ مولانا به پدیدهٔ اسرارآمیز مرگ است.

۲. نظر عرفانی: از نگاه صوفیه، مرگ سرکوب هوای نفس است؛ یکی از پیام‌های عرفانی بسیار مهمی که مولوی در مثنوی معنوی به مریدان خود عرضه می‌دارد، همان پیام «مرگ پیش از مرگ» یا «موتوا قبل أن تموتوا» است (همان، دفتر چهارم: ۳۵۹، ۳۴۳) که در سرتاسر آثار مذکور وی سر بیان و جریان دارد؛ برای مثال، جایی که «وی» بر پایهٔ حدیث «تحفه المومن الموت» (غزالی، ۱۳۸۴، ربع چهارم: ۷۹۷ و فروزانفر، ۱۳۷۰: ۱۲۱)، مرگ را هدیه‌ای دانسته که از دوست رسیده یا میهمانی که بر آدمی وارد شده است و او نیز باید از این میهمان استقبال کند (مولوی، بی‌تا، دفتر چهارم: ۳۷۷)، یا آن‌جا که ماجرای رغبت «حمزه» را به مرگ مطرح کرده یا جایی که به کشتن انائیت بشری تأکید می‌ورزد (همان، دفتر سوم: ۱۹۶ و دفتر پنجم: ۲۶۳)، از دیدگاه عرفانی نگر بسته است:

مرگ تن هدیه است بر اصحاب راز

زرّ خالص را چه نقصان است گاز (همان، دفتر چهارم: ۳۷۷)

۳. دیدگاه شرعی: نگاه دینی «مولانا» به مسئلهٔ مرگ، کم‌تر از نگاه حکیمانه یا عرفانی وی نیست. وی در این نگاه، گویی

بر سرمنبر رفته و مردم را برای انجام امور دینی و رسیدن به سعادت اخروی اندرز می‌دهد؛ مثلاً می‌گوید: مرگ برادر تو، بهترین پند و عبرت است (همان، دفتر اول: ۱۹۲). هم‌چنین، جایی که به قصه «ابراهیم خلیل» می‌پردازد، خلق جدید و معاد جسمانی را تمثیل می‌کند (همان، دفتر دوم: ۳۲۳ و دفتر چهارم: ۴۵۴ - ۴۵۵ و دفتر پنجم: ۴ - ۵)، یا آن‌جا که بر اساس روایت «انکم تموتون کما تنامون و تبعثون کما تستیقظون» (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۱۶۴) معتقد است: در روز قیامت، آن‌گونه که مردم هنگام صبح، از خواب بیدار می‌شوند، جان آن‌ها نیز به تن آنان باز می‌گردد (همان، دفتر پنجم: ۱۱۴)؛ هم‌چنین در ماجرای یهودیان که خدا از آنان خواست، اگر به خدا و دین وی معتقدند، آرزوی مرگ کنند، مرگ معیار صداقت و پایداری آنان در دین و دوستی حق، تعالی بود که از بیم مرگ، از تمنای آن سرباز زدند و بدین گونه سود مادی را بر دین پروردگار ترجیح دادند (همان، دفتر اول: ۳۴۳ - ۳۴۴ و دفتر سوم: ۲۲۴).

واضح است که «مولوی» در این ابیات و نظایر آن، با استناد به آیات قرآنی و احادیث، بر این اعتقاد است که دوستی دنیا، رأس همه گناهان و سر هر فتنه و فساد است و در صورت پرداختن به آن، دین و حکم خداوندی مغفول می‌ماند.

نتیجه‌گیری

از بررسی نگاه‌های مولوی به پدیده مرگ چنین برمی‌آید که همان‌گونه که سیر و حرکت آدمی از آغاز آفرینش، تکاملی و روبه رشد بوده، تحوّل مرگ نیز که پایان بخش زندگی دنیوی است، موجب رسیدن به نوعی کمال خواهد بود. کمالی که امکان حصول آن در دنیا، مقدور نیست؛ همین امر و نیز گرایش انسان به جاودانگی و عواملی از این قبیل، هرگونه هراس و بیم را از نیستی مطلق، زایل می‌سازد. بر این اساس، آرامشی از یقین برای آدمی حاصل می‌گردد که اگر زندگی مادی را در نزد وی بی‌ارزش جلوه دهد، رواست.

پی‌نوشت

۱. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «أفحسبتم أنما خلقناکم عبثاً و أنکم الینا لاترجعون» (المؤمنون: ۱۱۵).

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آشتیانی، سید جلال‌الدین؛ شرح مقدمه قیصری، چ ۵، قم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۰.
۳. التهانوی، محمد اعلی بن علی؛ کشف اصطلاحات الفنون، دار صادر، بی‌تا، بی‌جا، بیروت.
۴. الجرجانی، السید الشریف؛ التعریفات، وضع حواشیه و فهارسه محمد باسل عیون السّود، دارالکتب العلمیه، الطبعة الثانیة، بیروت، ۱۴۲۴ هـ.
۵. ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام؛ رباعیات خیام، به تصحیح و تحشیة محمد علی فروغی و قاسم غنی، به اهتمام ع - جریزه‌دار، چ ۲، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳.
۶. ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی؛ حدیقه الحقیقه و شریعه‌الطریقه، به تصحیح مدرس رضوی، چ ۵، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
۷. دیوان، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، چ ۵، انتشارات سنایی، ۱۳۸۰.
۸. حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه، با تصحیح و مقدمه مریم حسینی، چ ۱، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۲.
۹. ابی حامد محمد بن محمد الغزالی؛ احیاء علوم‌الدین، دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولى، بیروت، ۱۴۲۵.
۱۰. احیاء علوم‌الدین، مترجم: مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم، چ ۴، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
۱۱. کیمیای سعادت، به سعی و اهتمام پروین قائمی، چ ۲، نشر پیام، ۱۳۸۴.
۱۲. جلال‌الدین مولوی؛ مثنوی معنوی، به همت رینولد. الین. نیکلسون، انتشارات مولی، بی‌تا، بی‌جا.
۱۳. فیه ما فیه، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، چ ۶، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.
۱۴. کلیات شمس، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۶.
۱۵. زرین کوب، عبدالحسین؛ فرار از مدرسه، چ ۷، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۱.
۱۶. شهیدی، سید جعفر (مترجم)؛ نهج‌البلاغه، چ ۴، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
۱۷. شیروانی، علی (به کوشش)، نهج‌الفصاحه، چ ۲، انتشارات دارالفکر، ۱۳۸۵.
۱۸. عین‌القضاة همدانی؛ تمهیدات، با مقدمه و تصحیح عقیف عسیران، چاپ هفتم، انتشارات منوچهری، ۱۳۸۶.
۱۹. فریدالدین عطار نیشابوری؛ مصیبت‌نامه، به اهتمام نورانی وصال، چاپ چهارم، انتشارات زوار، ۱۳۷۳.
۲۰. فروزانفر، بدیع‌الزمان؛ احادیث مثنوی، چ ۵، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۰.
۲۱. مطهری، مرتضی؛ عدل الهی، چ ۲۵، انتشارات صدرا، ۱۳۸۵.
۲۲. نسفی، عزیزالدین؛ الانسان الکامل، با پیش‌گفتار هانری کریب، با تصحیح و مقدمه ماریژان موله، ترجمه مقدمه از دهشیری، چاپ هفتم، انتشارات طهوری، ۱۳۸۴.

پدیده مرگ
از دست دادن
حالتی و پذیرفتن
حالتی دیگر
است و همچون
دگرگونی‌های
دیگر، نیستی
نسبی به شمار
می‌رود. در واقع،
می‌توان گفت:
مرگ نوعی ولادت
است. ولادت
که انسان را در
مسیر تحصیل
کمال‌های جدیدی
قرار می‌دهد؛ به
طوری که حصول
آن‌ها در این عالم
برای وی ممکن
نبود. آدمی با
تولدی دوباره،
در آن سوی گور
با سرای تازه
و باقی آشنا
می‌شود که توأم
با شادی‌ها و
رنج‌های نوست